[illegible]

واجب آمد بر من و دردل حزین

آرزوی کسب کمالات حبیب

—

خواهم که بی تو بسر برم زندگی

لا یحتنی ... بی تو سر برد

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر جوهرشناسان خاک کویت را بکف آرند   اگر جهت بنائی اکسیر دارند خاکش

زرکشته خریدار شود هر آب گوهرها   در آن نوضعی پسند نظر کار را

[illegible]

هرگز نمیرد آنکه کند شاد خاطر

آب بقات نشاید کریم را

[illegible]

از قدر تو بلطف توی آور پناه

یعنی بروز حشر توی دادخواه ما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر مغز تو نقش خیالات را کشد   تا نام دلفریب تو گردید ملک حق

مرئی کند در آینه عکس نسیم را   بر بازو توبت خدا جهد است

دارد ز تو حمید امید ترحم

یا افضل اخلاق و یا سید الورا

[illegible]

باید ادب اموز گلستان چون گلبن نوخیز

بباید گرفت ز بر زمین تخم تمنا را

[illegible]

حباب ناله نمی کنند از غفلت

اگر دمند بر این خلق صور محشر را

زان لعل ... [illegible] تمنش

چون آب حیوان ... [illegible]

[illegible]

حاصل از کشتگاه هیچ ندارد حمید

در بغل گرداب خبر از کف خاکسار [illegible]

[illegible]

دایم حمید از عشق تو دارد شوخ

بهشت بهتر از بزم رفیقان موافق نیست

در دل خیال در سر هوا است

بهم بر کند چمن نسیم دلهار گل استانست

[illegible]

[illegible]

زیب شده هوای خسته جهل

چوب استاد چرخ [illegible]

[illegible]

چاره بیچاره گر [illegible]

چمن ترا زور آلود فتح محمد [illegible]

[illegible]

حمید در پای تعمیر وضع خوش معاش

بهوش باش ره خاک منزل تو

[illegible]

شکستگار زخم دل زار وفا ازم

حقیقت از نور روز تو جدا از تو

[illegible]

در هدر ره چو خواب تنو حیرانم

در میکده کرای زاهد بعادت تو

[illegible]

عشقت [illegible] چون [illegible]

آن طرز آن [illegible]

[illegible]

از زرق و شید این قوم یاران [illegible]

غافل مشو [illegible] آگاه باش آگاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وصف گل حسن تو چو خورشید

زبانم چو بلبل غزل‌خوان شده

[illegible]

عمریست این بزم چه [illegible] حیرت

زگفتن [illegible] شنیده

[illegible]

[illegible]

جز با رخ حمیده ام [illegible] که چو آن

هر جا نشسته تو که بیجا نشسته

[illegible]

[illegible] عشق تو [illegible]

پا مزن گستاخ بر خاک شهیدان زینهار

زانکه سنگ [illegible]

[illegible]

خاک که دیدم چنین [illegible]

تا رهیده آن [illegible] تازه

[illegible]

ما از جهان عذاب خود از خلق دیده ایم

ما را دگر عذاب قیامت چه میکنی

ز جان باد دل آرای [illegible] چه جوی ار
[illegible] بر آن [illegible] نمی‌خواهی ار
[illegible] طلب نیست
[illegible] ار آن [illegible] ار
[illegible] چه خواهی ار
[illegible]
[illegible] چه خواهی ار
[illegible]
[illegible] نمی‌خواهی ار
[illegible]
[illegible] چه خواهی ار
[illegible]
بر آن یار ترا تحفه ممکن نیست
درین دیار تو نشو و نما چه خواهی ار
علاج [illegible] چه خواهی ار
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible] تر [illegible]
از [illegible] بر [illegible] شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواهم بخورد رفت چه از تو چه پنهان
گر عمر دهد فرصت دیگر که اما نه
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چه لذت می‌برد آخر حمید از محبت با جنس

در آن بزمی که همدردی نباشد زنده اگر دار

[illegible]

[illegible]

طور حمید بجو کردن تقیه از کس

از دست فن نیاید هرگز زبان‌بازی

[illegible]

حمید از فن بگو با این تب رحم کاو دل

تغافل با عزیز و با غیر تا که مهربان باشی

[illegible]

همه از فیض و فال بردم و نیاز از زاری

چرا در گذر دل گفتن راحت بگذر

[illegible]

باشد از نگاهی اهل دانش [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا همه از آرزو در دل نپوشیدم نظر

گل گردم در فضای گلشن [illegible]

همه چند بغفلت شود ز خود بخود

بزن بچهره ز خونابه دیده قطره [illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید از عشق تو [illegible]

ای [illegible] دین و دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید از جوش اشکم تا بوقت صبح گردید

حمید [illegible] غم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ز ملک قیصر و ز گنج دقیانوس میخواهد

[illegible]

حمید از تو باید که الفت تا خبر نمودت

[illegible]

[illegible]

حمید این همه ... و این خلق

[illegible]

چو بهشت ولیکن بهشت شد ...

[illegible]

جان نادیده ... [illegible]

[illegible]

حمید از جا که افتاد که چرخ قدم بگذار

بغیر از خاک ره حضرت از وضع [illegible]

[illegible]

حمید از سیر دنیای غمی ورای بس بردار

چو چشم پاک بیند از این پاک خواهی داشت

[illegible]

حمید از آنکه کا بید آ از عشق [illegible] گفتش

بمغز جان چو جسم بصورت چشم [illegible]

[illegible]

خو بود آرایش نشت و زمان کم جهید

رقص بزیر بار گران احتیاج نیست

[illegible]

[illegible]

رستگاری جهید کم بپسند

هر که در بند مردم آزاریست

[illegible]

[illegible]

زنهار مکن شکوه حمید از غم دوران
هر چیز که از دوست رسد خیر در آنست

[illegible]

[illegible]

چشم خود از خواب غفلت باز اگر خواهی کشید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

قانع به نیاز از هر چه پیداست مرا کرد است

بحمد الله حمید از همکس ممنون [illegible] است

هر دل که ز لذت [illegible]

[illegible]

تیره میگردد رخ آئینه از تاثیر آه

صحبت با جنس [illegible]

[illegible]

حمید ازانکه کردم گریه دل برجا نماند از من

ز جوش اشک سیلابم ازین ویرانه [illegible]

از چشم [illegible]

[illegible]

در گلستان چو غنچه در کنج [illegible]

هر جا که [illegible]

[illegible]

نه دین و نه دنیا و نه دل ماند و نه طاقت

بر هم چه بگویم که ز دست تو چها رفت

[illegible]

دل اینجا مهر نگار عشق نگار حسن [illegible]

دل ربا بنده نگاه تو [illegible]

[illegible]

تا بکی ما و تو از هم تغافل کنیم

چو وفایی ز تو [illegible]

[illegible]

گر نبدی اهل دلا را ز عدو تنهائی کرمت

کمان پر زور غم از خصم بازوی کمانداریست

[illegible]

شجره طور نیم کاتشم از زر خیزد

شعله عشق نهان دلم از رگ گداخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکشبه در دیده آید و خورشید جا

حسن چو چهره گشود غیور از خیره چشمان غیرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زین دو رخ کشیده‌ای قدر عشق نداشتی

بعد ازین ای محبت پاک دلتر از که بوده‌ام

[illegible]

[illegible]

آن زمان مست شوم از کرم جمشید

ای مرحمت از ساقی کوثر کرم

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
تو دهان تنگ از تنگی فزون‌تر شد
هیچ را می‌دارد و نعت یا الفقار [illegible]
پسر خوب پدر را که بلطف کرم نام
فرو نمانم گر گدایی فرزند [illegible]
[illegible]

زمیان فلک چو برق جولان کند حسنش
مگر در شیشهٔ دل آن پری روش را نگه دارم
[illegible]
اگر عشق تو [illegible] چو آفتاب شوم
[illegible]
بجای ساغر از گل نازکتر
[illegible]
اگر خیال نسیمی کنم خراب شوم
در ... [illegible]
کسی خورد ترا هر که تعقل [illegible]
[illegible]

بکه از راه طلب سر گرم آتش گشته ام

همچو آتش باز می‌مانم گر آید پا بخورم

[illegible]

بجای سبزه داغ لاله می‌روید حمید از خاک

بهر جا افتد از مژگان تر گر قطره خونم

[illegible]

[illegible]

حمید از خواهش دل مبتلا در دام غم هم

باور مکن حمید کشم پا ز کوی دوست

بریدم رشته امید و از این دام وارستم

چندانکه پیش مانده شوم پیش می‌روم

[illegible]

صبح اگر خندم چو گل چون شمع شب گریان شوم

[illegible]

همچو طفلان غم او در پیم افتاد که جمید

راحتم نیست بیکجا مجنون چکنم

[illegible]

[illegible]

شوق پروازی ز راهم بخشم کرده جمید

قوت پای چو ما کس میخواهم

[illegible]

لم گوام ز بس روش گرد و دمیدن جمید

هر تسبیح را برشته زنار کشم

[illegible]

گر شوی خاک درین راه چنان باش حمید

کز تو بر هیچ دلی گرد کدورت نرسد

[illegible]

[illegible]

اگر قدر سخن دانا حمید [illegible]

فراز در [illegible] کاروان [illegible]

[illegible]

به صد پیرایه در صد [illegible]

[illegible] آتش دل [illegible]

[illegible]

چنان خود را حمیدا از جهان گم کن تو انگارد

نه اشک لاله گون نه وزنه آه آتش دل [illegible]

[illegible]

حمید ارزد بگذار [illegible] آیینه آتش [illegible]

ز فیض سینه صافی که منظور نظر گردد

کاکل و زلف تو [illegible]

[illegible]

مانده ام چو نغمه پردازی [illegible] گلشن حمید

کو خوش الحان بلبلی با زمزمهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میتوان گفتن بر روی [illegible] که دایم حمید

داغهای سینه ام را چشم [illegible] گو

[illegible]

[illegible]

زین هیچ حمید از زر [illegible]

در گلوی سینه ام [illegible]

حمید آنکه به دل [illegible]

به دیده هر که غباری ز خاک این در ریخت

[illegible]

ابرو مشکین نمود در خوبی خم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیده پیدا اگر باشد حمید
[illegible]
ذره خورشید را ... نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنچه از کشاکش بازو ... نیست
امروز هر که همچو کمانش ... نیست
[illegible]

[illegible]

پابان در پای رفتم از خود تا شدم اگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر توجه ... هر که ... باید
تا از قفا دگیا برخود حصار دارد

[illegible]

[illegible]

خدا را یک شب و آه از دم سحر ای [illegible] گوار

ازین صحرای بی آب و درد [illegible] چه گوار

[illegible]

حمید از جاده شرع محبت گر رود پر آن

ز چشم اعتبار کل خار ره دیده گردد

حمید از بحر پرشور تمنا رخت بر دوش

نمیدانم ازین دریای بی پایان چه خواهد

[illegible]

زندگانی حمید از عشق است

آب کوثر چشمه حیوان دار

[illegible]

[illegible]

چه روز قیامت چو بر دار خیز

اگر کنج کهف [illegible]

[illegible]

صباح و مسا آگه باش هجران عاشق [illegible]

چو پیکر آدم [illegible] اگر فردا نبود

[illegible]

[illegible]

تو نه تنها کنی از دوری فلک شکوه [illegible]

هیچکس نیست که از خارش آزاد و رهاست

[illegible]

[illegible]

هر کرا دادیم در آیینهٔ دل جا چو عکس
چهره‌ها با ما حمید و رو به رو با ما نشست

[illegible]

حمید از ما چه می‌پرسی سراغ ما چه می‌گیری
نهان در تیره چشمهای خود چو آب حیوانیم

[illegible]

نقش رم آهو به آب پاره میشد حمید
بسکه پا در سنگ راه پاره و ماندیم زده‌ام

[illegible]

[illegible]

نیستم طوطی که گویا سازدم عزّ حمید

بلبلم مبهوت از چه ناله اش می کنم

[illegible]

هر که گفت لیک کسی بی بال و پر حمید

در عالم آنچه دیده ام از خویش دیده ام

[illegible]

[illegible]

نه ممنونم ز کس نه منّتی بر کس دارم

درین عالم حمید آنکه از تو پر بودم گشتم

[illegible]

گر از وفا بگریم پیشش حمید خوش

ز اعتبار خود را الا عتبار سازم

[illegible]

سخن در وی حمید از این خوش خط ایراد

بازوی شه افکن و خوش گلستان دارد

[illegible]

تا دل ما [illegible]

[illegible]

بلبل گلشن دلیم حمید

چمن قدس آشیانهٔ ماست

[illegible]

گفتگوی عشق را باید بگوش حال شنید

قطعه روح فزایست این حمید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنانکه بزننده بهم لاف جوی

با درکمر حمیده که آن مخلص کشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم بخیر رساده از دست حمید
که راز همه مضمون خبرها انجاست

با میدی ره نهد بر ... حمید
میشوم خاک که با زنجه طفلان ...

[illegible]

[illegible]

تا بپایم در صحرای کف آمد حمید

دیده ام از رشک چشم دریا گهر چون شیر کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر دوران ... [illegible]

[illegible]

[illegible] عشقم [illegible]

کس نیست کز غم او خاکش به سر نباشد

از شمع گشت روشن بزم حمید آخر

در این عالم فنای [illegible]

[illegible]

حمید اندیشه کن [illegible]

از آن آهی که ما را از دل غمناک برخیزد

[illegible]

غم دارد درد او که ... شوم
آخر از خاک ... [illegible]
جهدام را حمید بیجوا نسیم
مرقد بو تراب کل سا لو
[illegible]

حمید از کجا رفت قدرش را نداند
برای عشق چنین او دین و دل باخت [illegible]

دیده تا قد و رخ و کاکل خوبی تو حمید
گاه پروانه گهی بلبل و گه فاخته شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکه از دو لب لعل حمید دل دادم
ندیده ام که چو او کس ستمگری داند

برگیر از سر زلف کدان ره را حمید
که ز فسانه تو خواب گرانم آمد

[illegible]

انچه از جور تو کشید حمید
هرگز از آسمان نمی آید

[illegible]

در ره هر جهد کن تا پیچ حمید
حرفه آن برد که کودن گردد

[illegible]

[illegible]

طرفه طوریست حمید این که پریزلو تو دللو

همه را پند دوا با کس رخ ننماید

[illegible]

چراغ مجلس حمید از تره بختی های خود باشم

که دایم سر بجا در دیده ارباب نظر دللو

[illegible]

زنهار مکن شکوه حمید از فلک امروز

تا سازی او با تو هم از خوی تو باشد

[illegible]

[illegible]

تا چشانیدند بر من شهد وصل او چشید
بی‌نیاز از لذت کفر و مکام شان خشید

[illegible]

ست جان از جان پرستان جمید
زخم مار پشت مرهم چو جت میکند

مشرب او طبع خست چو ابلکند
کردد که اگر از پیش گدا بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نغمه سنجان گفتار محمد حمید
همه در گلشن توحید غزلخوان تو اند

[illegible]

بعون نصرت حمید از من بخصم از هر جهت باشد
توانا باشد ناتوان میتوانم گو

[illegible]

[illegible]

چشم پوشیدم حمید از مدعا فارغ شدم
مطلب نایاب را امروز حاصل شده

[illegible]

[illegible]

در دل ما خرم چو گشت نباید شگفت ای حمید
میتوان گو از کلاه ما معطر تیغ را

[illegible]

عجب دارم حمید از مردم دنیا که با این غم
نمیدانند تا هستند قدر آشنایی را

[illegible]

در بر خوبان پر حرمت ده دشمن حمید
دل نبود داغ را معلوم شد سنگ خاره بود

[illegible]

[illegible]

تا امن از حوادث چشم بدان شوی
خود را چو غنچه در پس مژگان نگاه دار

[illegible]

حمید از خاکساری با قسم صحرا نبردار
ای خاکی از برای در دامن خاک شد باشد

[illegible]

[illegible]

هر که پنهان از نظرها گشت پیدا آید حمید
کشته شو در عشق و طرز زندگانی یاد گیر

[illegible]

در ره او گذار غم عشق گل رخان
چشم زد دل دلم شد از دیده پاک تر

[illegible]

تیره بختی بگذارد که کنم جلوه حمید
عکس آرا آینه ظاهر نشود در شب تار

[illegible]

هو

هر زند را بیت دلدار نفس
آنکه دارد زلف و چشم گریان غنچه حور

پیش شکوفه نعمت گل بیکار دارد
دور از جور از وصل دلدار دوری

پیش او با طلا چون چه از وصلت یار
گه روزی خون جور از دست هجران غم خوار

از حقیقت رو شد دل بیمار بس
از نعمت عالم بیش از حضور دارد

هو

تا چند گذارد چشم چون حلقه تو بردار
از خط خوش را تا چه گریه

چون صورت آدم را دم توان گفتن
از صورت خود را دیدن آن که

همه صورت دیدار یکی نیز دارد
گل از بهر آینه دل یکی

دیدن و بیننده و دیدار یک
شاخ گل که صورت گل را دارد

سبب خود بخود را از خود دارد

تا چند همه امروز در پیچ تو دوری
عیب تو بطور با آینه روشن تر

هو

یار با عشق آن را غایب دیدار هنوز
بسکه لطف نگار از دل دار هنوز

از دو چشم آن دو لب آن تنها چون مخمور
گر چه از دو جان و دیدار هنوز

دایم از جور تو ناکشته دست تو هنوز
از دیدار هنوز

گر چه پوشیده بود دوستان از هنوز
ای دل بهار و باغ و لاله بیدار هنوز

از نقش دل کسی یار از دیدار هنوز
با وجود دیدار هنوز

سحر از نغمه چون از دیدار هنوز

هنوز از صد ره دیدار هنوز
ستوده صد ره دیدار هنوز

از دیده دیدار هنوز
حکم ز دیده دیده تا دیدار هنوز

گر ز دست تو گذشته ز من منع جهید
چکنه قاعده کار بسته هنوز

هو

دگر و دیدار دوزخ آن از دیدار هنوز
دیدار بیدار هنوز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنان دل شادمان ای دل آن [illegible]

همچون طفل شوخ در عید نوروز

[illegible]

شد از پی چاپلیها حاصلت فراز کف

رسید اکو حمید از خو زبانم بر زبان امروز

[illegible]

[illegible]

از گشت فلک و حادثهٔ سیل فنا

بجوانی دلم آرزو [illegible]

برنیاید کمان مطلبم از طلوع حمید

طالب وصل شدم بر در دلدار گشتم

[illegible]

[illegible]

نسوزد همچو کس در آتش [illegible]

چراغ در دل ما خویشم و پروانه خویشم

[illegible]

تو مبادا که زحمیده و گردش آن چشم جادو کش

ازین چه خوش که اسیر دانه آن خال کردم

[illegible]

هستم در قید پای او چه سود

لا ابالی رند ... یاد ... سرم

[illegible]

بسکه ... دلم ... حمید

گر برو ... کردم

[illegible]

شب هجرم ز حد گذشت حمید

صبح وصل از یار میخواهم

[illegible]

[illegible]

حمید از شکر گذرانیم بپای دل الله
سعی بیفایده را فایده بر چید

وجود خویش را خیر ز کار دادیم
که اگر قسمتم اینست چه سان بیش کنم

بند و طومار او زهم جدا کردم
از نعره و ... [illegible] بنوشتم

[illegible]

[illegible]

هر که شعر حمید از پا قلم بندد
بهر حفظ بدن از جای گل کوشم

[illegible]

ور مذاق خود حمید از زهر کشتم تلخ تر
با وجود آنکه در کام جهان شکر شدم

[illegible]

بهر این بر چهره زردم رخ ... [illegible]
ز چشم تر ... دارم حمید این ناتوان را

[illegible]

خوش دارد این دل [illegible]

[illegible]

در محبت خو غلط کردیم پیش از این جمید

ما چو دانستیم وضع و طرز این ایام را

[illegible]

گردش لیل و نهار است این شب غمگین جمید

[illegible] هر کز [illegible] در عالم جمید

صبح وصل است آخر این شب تار مرا

با بهشت آنکس که [illegible] ترا

[illegible]

بر رسید چو داران استر طالع

پیاله خالی و مینا شکسته بود آب

[illegible]

[illegible]
بوی وفا چه زخلق جهان مجو
[illegible]
آخر ترا که گفت ز اصحاب طلب
[illegible]
نفع می‌بخشد زاهد باکه کلک حمید
آب حیوان در زراج [illegible]
[illegible]

داغ آشفته تا کشم حمید از خط [illegible]
زدل صبر و ز سر هوش و ز چشم خواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

چه سبب نیست چه آنکه خوشم امروز

[illegible]

[illegible]

حمیده از آرزوی گلشن کرکوه امروز
چه حسرتها به دل چون عندلیب پای پر داری

[illegible]

از فیض لعل آن زر کشتم حمیده چو خضر
تا دامن قامت سیراب زندگانی

[illegible]

[illegible]

در زیر تیغ خاک باد دادم حمیده جانرا
خود را خلاص کردم از ننگ زندگانی

[illegible]

حمیده اگه از انقلاب چرخ دوران شد
ترا تا دار الامانی همچو خاک کربلا داری

[illegible]

[illegible]

دل ز این گفتگو ز نهاد به گهر در کز

چو پیر دما رماند ز هر شرار امروز ازان

[illegible]

حمید گشته زبان وردم نگاهم

چو شد احوال یاران تار زیر پا

[illegible]

[illegible]

نیمی ز حمید از آتش حسن او باز از تو

زند بر آتش افروده طرف دامانی

حمید از شاهد ورقیه و ننگ جو دور است

عجب دارم جهان از این دم جهان کار گردی

[illegible]

[illegible]

راحتی است از آن چیز افزاید جمله درد [illegible]

[illegible]

[illegible]

گشته در سلخ عشق عاقبت کار چه شد [illegible]

رنجه گشته هم دلم از دو ترک قضا [illegible]

[illegible]

کشته جمله از عشق تو زار و [illegible]

عاشق هم چو [illegible] نام و ننگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر حمید شوخی امروز از نگاهی

آتش عنان را آخته در سینه تو اوی

امروز در جهان بهین وضع زنونگ

مسند چرا حمید ز زردان برد گر

حمید را تو وصل جانان خوانش

اگر مدرخ هجران زر ندادی

چون علم [illegible] زبان
[illegible]

[illegible]

تا کجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

گشاده [illegible] ذات الجبر

پا [illegible] باید کرد

[illegible]

[illegible]

هرچند که گل خار شود [illegible] شود

[illegible]

ما [illegible] ازل [illegible] پراکنده [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] ز چشم [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید آنکس تواند که چشم از جا بستی

[illegible]

هرکس حمید لذت از خوان زندگی بو

از آب و نان دنیا که مستوان گو

[illegible]

[illegible]

از پا خاص دنیا شو آتش حمید

مدعا ها همه موقوف درگذشت اینجا

[illegible]

زبس که چشم از در تو بعد از مرگ

بقدر رخنهٔ داغی کفن بست مرا

[illegible]

[illegible]

هم زبان کرد مرا شیرین زبانی گو در م

همچو طوطی بسته در شکر دهن دارم ترا

[illegible]

می کند رقص فلک از بهر جم جمید

نعمتی گر از مسیحا شد از این ابتر مرا

[illegible]

[illegible]

دیده بربند چمید از گل رخسار بتان

میشوی مست ازین باده و پیمانه چرا

[illegible]

[illegible]

بر دار حمید از سر دنیا کو خواهش

زنهار مکن عادت خوخوری که اورا

[illegible]

[illegible]

هر قدم صد عقده در راه است تا کوی حمید

مانده در کام اول از گرانباری چرا

[illegible]

حمید این ادعا دارم که ارباب محبت را

که دارد خدا از اختلاط دوستی دشمنها

[illegible]

خیره چشمان را نصیبه از نگه حاصل

سینه این یکچه که دارم سینه هر سیار را

[illegible]

جلوه زد در دل و در دیده گریبان دارا

زد در آیینه زد در آب قطع دیو را

[illegible]

بگو هان بایگینه ایام بهاری جهید

برشانه از پیرم خط بر ارزم را

[illegible]

[illegible]

انقدر لگفتم لمن در عشق میبا لاچه مید

انقدر لگو لورو ابر حاکورا

[illegible]

[illegible]

حمید از پا فتاد ای آفتاب رو مدد
یوسف اگر خواهش خریدار دلم [illegible]

[illegible]

نگه مخمور از جام عشق گر کو حمید
دیده گریان کنم سرگرم چون [illegible]

[illegible]

پر فن برو ز جا که افلاک که حمید
بنمای قرار خویش و که دار دیر خویش

[illegible]

باغ ما بوی کعبه ...

از زبان ...

ای که هست ذره را بال تو لای ...

یت کاو نگاهی بود دل از غم چه آورد

از همه بیقرار ز تلاش ... مباش

اغیار فریب ... کی از رسم و آیین

ز آتش شوق ...

آسمان ...

حرف ناصح را چه از گوش جان باید شنید

پا کمال اکسیر ماند از نخل باشد ...

در آن ...

[illegible]

[illegible]

حمید از کوی جانان برنگردد آنقدر آیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید اسباب سامان فراز [illegible]

[illegible]

[illegible]

روبهر راهی که آوردم جمیع از هر طرف
همچو تار سبحه چندین عقده ام در پیش بود

[illegible]

هر رشته وفا را از کف چه بگذار
در این متاع رایج هرگز زیان نباشد

[illegible]

خانه عمر چو پاشید حمید از هم و ریخت
دیگرش باز محالات که معمور کنند

[illegible]

[illegible]

باکرها بگوید دیگر حمید هرگز
از مادر نیاید تا از شاه نغفد

[illegible]

[illegible]

حمید از جو و بد گو تا تواند از حضر
که این شمشیر از تیغ اجل برنده باشد

[illegible]

[illegible]

نفس و نغمه ... [illegible]

[illegible]

حمید ... کسی در جهان آدم شود دولت

گناه و کس ... در گمان ... نباشد

[illegible]

[illegible]

یاران بر دلم امروز ز بیداد ... حمید

ای طاووس تو گویی پر این تر بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گذرانده ز عرش اگر از اوج حمید

به از آن نیست که خاک قدم یار بود

[illegible]

علاجی نیست او را غیر خاموشی چه امروز

درین گلزار همچون غنچه گر چندین زبان دارد

[illegible]

اسباب جهان چه گیرد چشم

گر تازه نفس نباشد

[illegible]

توقع کرم از ناکسان نباید داشت

که گدا هست اگر پادشاه میگردد

[illegible]

حسن لیلی و [illegible] در دل بکار می‌کند

عمر مجنون بلا عشق صحرا الصحرا برد

[illegible]

حسن و عشق از دل و جان [illegible]

در صف معرکه چو خواهم که گو شود

[illegible]

[illegible]

بگردان رو [illegible] از او [illegible]

گزین در پرچه میخواهی [illegible] میگردد

[illegible]

نقش دیباچه [illegible]

جاری کاکل شاخ سنبل میکند آرایش

هر دم [illegible] آه ما معطر میکند

[illegible]

[illegible] / از آن رحمت روشندلان گریزاند

[illegible] / گذشت روی آینه چشم چو شد

[illegible]

از سبزه خط تو دلم شوق دگر یافت / حیرتم می‌برد تا بزم وصال

این آینه دلگیر ز زنگار رها شد / وحشتم نیست و بلند جا که بود

[illegible]

فکر علاج درد دلم از چه میکنی

این زخم تا به بستن مرهم نمی‌رسد

[illegible]

[illegible] / نیست بر بردار پیش مردم عالم

[illegible] / هر که او دستار را امروز نازک

[illegible]

تا خبر آورد رنگ زخم او برباد

بر چهره آتش بر دیده گریان [illegible]

[illegible]

ز نقش [illegible] رونق نو [illegible]

[illegible] از [illegible] مشتعل شد

به این وسعت زر و زر خلق عالم باز دلگیرند

تماشا است که یکدم بر آن گلزار شد

تا حمید از عشق بوش خوش جاجب طراز سخن

بلبل ما خوش نوا از خود به گلزار شد

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قدم در راه وادی [illegible] اوج عرش بین

که صد خانه [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید از جا به ستی برون آ عاقبت پیش شو

به ملک بوجهوری که آید در امان باشد

وقت [illegible]

دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیده ام [illegible]

اشک ریزان ز فراق [illegible]

دامن و جیب و کنارم [illegible]

[illegible] دلم

حمید از عشق [illegible] روز و شب [illegible]

تو هم [illegible] چشم جان دلم

[illegible]

[illegible]

هزار بنده [illegible]

حمید [illegible] قوم [illegible]

[illegible]

حسن در بقعه چها بیابت [illegible]
گل این باغ را خمیده ببین
[illegible]
هر که بیهوده را شنیده شمار
انچه را دیده ندیده ببین
[illegible]
بگذر و گر رات زچرخ خمید
زیر پا با قد خمیده ببین
[illegible]

[illegible]

بسان غنچه گل رنگ [illegible] ظاهر نمیکردم
همه [illegible] کو [illegible] در دل داشت
اگر چشم نمیکردی همه [illegible] خوش [illegible]
چو گل غنچه گر بیند دل دلگیر را خندان

[illegible]

گر برادر که هنر و ضبط اور دل کرام [illegible]

بعد برگ از خاک و سیلاب مرا آید برون

[illegible]

[illegible]

خاک ای فلک قدر مرا برد جمید

ای ز عرش بهند هر که بهند ارام

[illegible]

گرفش گشته بر باد ای جمید از بداد کش را

بدان ماند که رهرو در ره بی نحو نشستن

[illegible]

ناز افشا کرد دردت نفس ز خود کش

غیر را محرم راز حرم سینه مکن

[illegible]

از داغ رشک بتر دارد جمشید بود

بهتر ز لب و ز هجران معشوق [illegible]

[illegible]

میکده ازین چند یاد در جام طول امل

آغوز این افعی دنباله دار اژدر کن

[illegible]

داغ عاشق تا قیامت به لبت کرد جمید

یار [illegible] که ز هوا ز خط کنعانیان

[illegible]

غم از بر وجه الهیت حرز اسلام شد

چون از [illegible] کشیم از نقش [illegible]

[illegible]

[illegible]

مانند گل ازین باغ اگر حمید امروز

جستیم فرودین تر از آنها شدیم پریشان

[illegible]

اگر در دل کشش بیخانهٔ عشقیم حمید

یکنفس پای و پیاله جام چه لازم افتون

[illegible]

[illegible]

خاکساری را از آن لازم بگو [illegible]

تا گذارم دست این وا حیرا [illegible]

[illegible]

هرگز دلت نسوخت بحال دل حمید

آخر ترا اگر کشد که ترک جفا کن

[illegible]

ببر خو که با [illegible] گل حمید

پا کل روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

حمید از دوران اوضاع و دنیا که دل کرام

تو هم ای آسمان نگهند روز بی یاد و کوکی

[illegible]

جان با استقبال او از سینه شکم حمید

[illegible]

کیه طرازیت اما شود عادت حمید

با تو هر کس که گو استعفا او استغفار کن

[illegible]

هرگاه در دست سید لولو لالای او چه سید

در دو پیدا رها نبود همراه با دامان ز لب سخن

[illegible]

مروت نیست زار ... با مردمان کنش

اگر با بلبل ... از دیده پنهان کن

[illegible]

تا ز خویش از یاد آن خورشید سیما سردم

... چو شبنم نیست ظاهر در نظر ... م

کف خاکستر ... چشم او دیده ... ا

گر ... از ... ز شهر ... ما

[illegible]

[illegible] دانسته‌ام دگر که بدل حالکه [illegible]

صد آفرین بر آن نگه [illegible]

راحت دنیا برای مردمان ناقص است [illegible]

در جهان [illegible] عقل را کامل مکن [illegible]

[illegible]

بهره از حاصل ایام نبردند حمید

خار چندند که در شوره زمین میرود

[illegible]

میتوان بردن ز تنک الفت دل [illegible] حمید

ملک دل ملکیست کو تسخیر لشکر شود

[illegible]

[illegible]

شب تا سحر حمید ز بیجرش گداختم

امروز هم بگذشت و هم آشنا نشد

[illegible]

حمیدا از روی کارش بچه هرگز برنمود

بعهد دیگران امروز هر کس پیش او پیش آمد

[illegible]

[illegible]

سجده‌گاه هم خاک پای اهل معنی شد حمید

هر کرد دل او طرب را قبه‌ها می‌شود

[illegible]

در بنای او تنزل راه نی باید همی

تکیه در کبر استغنا بو باز نزند

[illegible]

[illegible]

فیض

[illegible]

قدری ز سجده بوده کاکسار داشت

برات کبری اقبال که عصا کردند

[illegible]

حمید ارباب دنیا در تواضع چشم آزاداند

به تعظیمات از جا کی بستم قامتی برخیزد

[illegible]

[illegible]

ره نبرد به کیفیت معنی چو حمید

اگر نپیوسته نظر بوی عبارت والله

[illegible]

با حذر باش حمید از شرر آه دلم

شمع روشن ز محفل دیگر دارد

[illegible]

بسکه چشم آینه حیران تو گردید حمید

تا قیامت قطره از شوق نهم بکند الله

[illegible]

[illegible]

در کمین گاه خیال تو ز حیرت زده دم

خاک شد دامن امید و به نخجیر نشد

[illegible]

حمید که کس را افتاده با زخم مهر

بتعظیم فلک از بزم مستان بر نمی‌خیزد

[illegible]

[illegible]

رحم لطف بیش است احسان دوست

برازم زخم نمایان که دشمن میزند

[illegible]

حمید از عیب چینی خود نمائی میشود ظاهر

اگر پوشی کسی از خط خود پیدا میکرد

[illegible]

[illegible]

حمید شکوه ز ناسازی زمانه مکن
همیشه گردش دور فلک چنین باشد

[illegible]

گرم بخشند بمن حاصل کونین حمید
همتم دیده هم از این هم از آن می‌بندد

[illegible]

زبس که دیده‌ام هموار وضع مردم عالم
که نظاره‌شان پیکر برسنگ می‌آید

[illegible]

بهار آرزوی پیش کس نگار چید
همیشه میوه این نخل نارسیده بود

[illegible]

ز فیض [illegible]

رساند ما و [illegible] ز آن شوق قبول

قد خمیده ما عاقبت کمان شد

[illegible]

تا دل از غم [illegible] بازگو

تا نگاهش جانب ما بود دل از ما بود

[illegible]

[illegible]

تا لام خم شد جدا از [illegible]

با همه [illegible]

مرا چو ذره دل [illegible] خورشید سیمای

چاک سینه اش [illegible] باشد

[illegible]

[illegible] را

هر کس بیند چه [illegible]

دشمن [illegible] آرد [illegible]

[illegible]

میکند تاثیر در دل [illegible]

چشم ابرو و دیده ها [illegible] همسند

[illegible] در انتقام [illegible]

ماه [illegible] میشود

[illegible]

[illegible]

[illegible] ندارد [illegible]

بدلم [illegible] ابرو [illegible]

ازان [illegible] جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرگیم و برزم تو [illegible]

و بیان آن انجمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آیین سروری داند

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

[illegible]

در آب دیده خود غرقه‌ام چه چاره کنم
که در محیط نه هر کس شناوری داند

بباختم دل دیوانه و ندانستم
که آدمی بچه‌ای شیوه پری داند

مدار نقطه بینش ز خال توست مرا
که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

بقد و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد
جهان بگیرد اگر دادگستری داند

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست خود روش بنده پروری داند

غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گداصفتی کیمیاگری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

[illegible]

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
مشک سیاه مجمره‌گردان خال تو

[illegible]

[illegible]
[illegible] باغ لاله‌زاران پار پار

مبتلا گشتم [illegible]
[illegible] بلا بلا

مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبست باز
طغرانویس ابروی مشکین مثال تو

برخاست بوی گل ز در آشتی درآی
ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو

در اوج ناز و نعمتی ای پادشاه حسن
یا رب مباد تا به قیامت زوال تو

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود
کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو

[illegible]
[illegible]

[illegible] جواب [illegible]
[illegible] شراب آلوده

[illegible]
[illegible] نباشد مجال تو

تا آسمان ز حلقه‌بگوشان ما شود
[illegible] ابروی [illegible] هلال تو

[illegible]
[illegible] آلوده

[illegible]
[illegible] شب آلوده

در جواب [illegible]
[illegible] آلوده

[illegible]
[illegible] در خراب آلوده

[illegible]
[illegible] جهان [illegible]

[illegible]
[illegible] آلوده

[illegible]
[illegible] آلوده

[illegible]
[illegible] آلوده

[illegible]
[illegible] سلام

[illegible]
[illegible] ایام

[illegible]
[illegible] افتادم

[illegible]
[illegible] افتادم

یکی از نیم جامان ساقی بزم تو فتادم
در ره بیم بسمل ... دیر به پیمانه دادم

مجور زخم دم مرگ دیده راست
بگو ای عطر [illegible] مردم دادم

غنچه صفت جوش از سینه عشق
هردم ابه [illegible] از تو صد دل دادم

دل بر [illegible] نیم شکست
سبب [illegible] دادم

بصفت [illegible] ملامت
از نفس این [illegible] بر دو جوش

ز [illegible] ز غمز [illegible]
... [illegible] ز تیش

[illegible] نقد ... [illegible]
... در این [illegible]

[illegible] غم [illegible]
... [illegible] بی نوش

بجز [illegible] در زبان
[illegible] دلی [illegible] روانی

[illegible] طبیب [illegible]
[illegible] در ... [illegible]

[illegible] جانت
[illegible] مباهات [illegible]

[illegible] بی خودی [illegible]
[illegible] بی ده [illegible] بودی

[illegible] خوی [illegible]
... وصل تو ... [illegible]

[illegible] ز درد از کوز
[illegible] و صلت تو در تپش داراز

[illegible] باز
[illegible] از کار [illegible]

[illegible] در دامن [illegible]
[illegible] فقاق [illegible]

عرض [illegible] ورد [illegible]
[illegible] نه ناز

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] باز

[illegible] دیده
[illegible] ناز

[illegible] بی نیاز [illegible]
[illegible] لب [illegible]

دریغ [illegible]
دریغ [illegible] عشق [illegible]

[illegible] بمینم
[illegible] در [illegible] ناز

[illegible] فرزانی
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] ز [illegible] دراز

غزلسرایی ناهید صرفه‌ای نبرد
در آن مقام که حافظ برآورد آواز

وله

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
بدست مرحمت یارم در امیدواران زد

نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست
گره بگشود از گیسو و بر دلهای یاران زد

من از رنگ صلاح آن دم به خون دل بشستم دست
که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد

کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری
کز اول چون برون آمد ره شب زنده داران زد

خیال شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین
خداوندا نگه دارش که بر قلب سواران زد

منش با خرقه پشمین کجا اندر کمند آرم
زره مویی که مژگانش ره خنجرگزاران زد

نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاه است
بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

شهنشاه مظفرفر شجاع ملک و دین منصور
که جود بی‌دریغش خنده بر ابر بهاران زد

وله

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال
ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف
سر و دستار نداند که کدام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

زاهد خام که انکار می و جام کند
پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ
که خورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد